

جادوی

دستهای جادوگر ۱۲

پری‌های آب و هوا ۵

ایوی
پری مه



نویسنده: دیزی مدوز

تصویرگر: جورجی ریپر

مترجم: شادی دبیری



کتاب‌های زعفرانی



- | | |
|----|-------------------------|
| ۹ | صبح مه آلود |
| ۱۹ | جادویی در مه |
| ۲۷ | شبح خبیث در مه |
| ۳۳ | غول شبح‌خور نقشه می‌کشد |
| ۳۹ | آبگوشت شبح خبیث |
| ۴۵ | برگشت به مسابقه |





کریستی تیت از رختخوابش بیرون آمد، مشغول لباس پوشیدن
 شد و به دوستش ریچل گفت: «بیدار شو خوابالو!»
 ریچل واگر روی تخت کوچکی خوابیده بود که در اتاق کریستی
 برایش گذاشته بودند. چند روزی بود که ریچل پیش دوستش
 کریستی مانده بود که با مادر و پدرش در دهکده‌ی وِدربری
 زندگی می‌کرد. گیج و خواب‌آلود غلتی زد و چشم‌هایش را باز کرد.
 به کریستی گفت: «داشتم خواب می‌دیدم که به سرزمین پریان



از سرزمین پریان به سرزمین انسان‌ها آمد. اما در آن‌جا به یک بادنمای کهنه‌ی زنگ‌زده تبدیل شد. ملکه‌ی پریان از ریچل و کریستی خواست کمک کنند تا پره‌های جادویی دودل را به او برگردانند. آب و هوای سرزمین پریان حسابی به هم ریخته بود. استفاده‌ی نادرست اشباح خبیث از پرها حتی آب و هوای سرزمین انسان‌ها را هم به هم ریخته بود. کریستی از پنجره نگاهی به دودل انداخت که روی سقف انبار قدیمی نصب شده بود، و گفت: «طفلکی دودول!»

پدرش دودل را در پارک پیدا کرده بود و فکر می‌کرد

یک بادنمای معمولی است. آقای تیت آن را با خودش به خانه آورده و روی پشت‌بام انبار نصب کرده بود.

کریستی گفت: «امیدوارم امروز بتوانیم یک پر دیگر او را پیدا کنیم. تا حالا چهار تا از آن‌ها را پیدا کرده‌ایم و فقط سه‌تای دیگر مانده. اگر همه را پیدا کنیم، دودل دوباره قدرت جادویی‌اش را به دست می‌آورد.»

ریچل گفت: «بله، اما من سه روز دیگر باید به خانه برگردم. پس وقت زیادی نداریم!»

بعد نگاهی به آسمان کرد و چشمش به ابر نقره‌ای رنگی افتاد و گفت: «آن‌جا را ببین. آن ابر به شکل یک پر است.»

برگشته‌ایم. هوا حسابی قاطی پاتی شده بود. یک دقیقه آفتابی می‌شد و یک دقیقه برفی، دودل هم سعی می‌کرد اوضاع را درست کند. دودل، بادنمای جادویی پریان، تازگی‌ها برای دخترها خیلی مهم شده بود؛ چون پره‌های کارهای مهمی می‌کردند. هر روز در سرزمین پریان دودل به کمک پری‌های آب و هوا به اوضاع هوا رسیدگی می‌کرد. هر یک از هفت پر جادویی او مخصوص یک نوع آب و هوا بود. هر یک از هفت پری آب و هوا هم بایستی با یکی از این پرها به آب و هوا رسیدگی می‌کردند. آن‌ها خوب به کارشان وارد بودند. تا این‌که جک فراست هفت تا از اشباح خبیثش را فرستاد تا پره‌های جادویی دودل را بدزدند. آن‌ها هم با پرها به دنیای انسان‌ها فرار کردند. دودل بیچاره هم به دنبال‌شان

